

# نسبت میان ادبیات و فرهنگ

محمد رضا آهنی

عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

## چکیده

این مقاله بر آن است که نسبت میان ادبیات و فرهنگ را بکاود و ضمن بررسی تعامل بین آنها، میزان اثر گذاری و اثر پذیری این دو را مشخص کند. هدف از این بررسی نشان دادن توان بالقوه ادبیات در پیشبرد فرهنگ است. برای دستیابی به این منظور، نگارنده در بخشی از مقاله می‌کوشد نشان دهد که در گذشته چگونه ادبیات و به طور مشخص شعر در کشور ما توانسته است در میان اقوام مختلف، همگرایی قومی و فرهنگی به وجود آورد و آنها را به هم نزدیک کند. بررسی توان و ظرفیت ادبیات در تضمین بقا و دوام فرهنگ، بخش دیگری از این مقاله را به خود اختصاص می‌دهد. سپس در بخش «ادبیات، جلوه‌گاه فرهنگ» با ارائه شواهدی، بازتاب وضعیت فرهنگی جامعه در ادبیات نشان داده می‌شود. در انتها موارد یاد شده در بخش «سرانجام سخن» جمع‌بندی می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات<sup>۱</sup>، فرهنگ<sup>۲</sup>، همگرایی قومی<sup>۳</sup>، همگرایی فرهنگی<sup>۴</sup>

## مقدمه

آیا می‌توان نسبتی میان ادبیات و فرهنگ برقرار کرد؟ اگر ارتباطی میان این دو وجود دارد، این ارتباط از چه نوعی است؟ آیا ارتباط ادبیات و فرهنگ ارتباطی یکسویه است؟ آیا ادبیات می‌تواند در سرزندگی و نشاط جوامع مؤثر باشد؟ اگر ادبیات بالندگی خود را از دست بدهد، آیا زمینه برای فرهنگ‌زدایی فراهم می‌شود؟ آیا اصلاً می‌توان ادعا کرد که بالندگی فرهنگی از بالندگی ادبی تأثیرپذیر است؟ اینها سؤالاتی است که در این مقاله به پاسخ آنها پرداخته می‌شود. برای دستیابی به این مقصود، این مقاله در سه بخش تنظیم شده است و در ضمن در لابه‌لای این مباحث، نسبت میان فرهنگ و ادبیات نشان داده می‌شود. این بخشها عبارت است از: الف- ادبیات عامل همگرایی قومی و فرهنگی ب- ادبیات ضامن بقا و دوام فرهنگ ج- ادبیات جلوه‌گاه فرهنگ. به طور کلی در این مقاله سعی می‌شود با مراجعه به شواهد تاریخی، برخی از ظرفیتهای ادبیات در پیشبرد فرهنگ بررسی شود تا خوانندگان ضمن آشنایی با این ظرفیتهای در آینده نیز از این امکان بالقوه بیش از پیش بهره‌مند گردند.

## ادبیات عامل همگرایی قومی و فرهنگی

می‌توان ادعا کرد که جامعه ایرانی به‌رغم تنوع قومی به یمن بهره‌گیری از ادبیات به هویت مشترک فرهنگی رسیده است؛<sup>(۱)</sup> هویتی که عامل همگرایی قومی و فرهنگی شده است. برای اثبات درستی این ادعا توجه به این نکات شایسته است:

شعر ما در روزگاران قدیم از چنان جایگاه بالا و والایی برخوردار بود که در هر مجلس و محفلی از جمع خانواده گرفته تا اجتماعات و محافل بزرگتر از آن بهره

می‌جستند و آن را متناسب با حال و مقام خاص خود به کار می‌بردند. تأثیر شعر را حتی امروزه نیز می‌توان آشکارا ملاحظه کرد به گونه‌ای که اگر کسی در اثنای سخن و یا مباحثه یکی دو بیت شعر در تأیید مدعای خود بیاورد، گویی سخن آخر را بر زبان رانده و در مجاب کردن دیگران حرف نهایی را زده است.<sup>(۲)</sup> آشوری در همین باره می‌نویسد: «شعر فارسی در طول تاریخ هزار ساله خود ... روح ایرانی را تسخیر کرده و عالیترین شکل بیان احوال و جهان‌بینی او بوده است» (آشوری، ۱۳۸۰: ۱۸۴). تأثیر شعر آن چنان بود که بتدریج هویت فرهنگی واحدی در میان ما ایرانیان به وجود آورد. آری، اقوام گوناگون ایرانی علاوه بر هویت فرهنگی خاص خود از رهگذر همین زبان و ادب فارسی به هویت مشترک و اهلیت فرهنگی دست یافته‌اند. دیگر حماسه آرش کمانگیر صرفاً متعلق به قوم فارس نیست، بلکه تبدیل به اسطوره‌ای ایرانی شده است که در فرهنگ ما از آن به عنوان نماد غیرت و همیت ایرانی یاد می‌کنند. امروزه هر ایرانی (اعم از فارس و کرد و ترک و لر و بلوچ و...) رستم را نماد شجاعت و شهامت ایرانیان، مجنون را نماد عشق پاک، پوریای ولی را مظهر از خود گذشتگی و جوانمردی و اسطوره فرهاد را نشانه وفاداری عاشقانه می‌داند و اینها همه به عناصر فرهنگ ساز بدل شده است. البته ذکر این نکته ضروری می‌نماید که در موقعیت کنونی، شعر جایگاه خود را بتدریج به گونه ادبی دیگری یعنی رمان می‌سپارد که در بخش «ادبیات، جلوه‌گاه فرهنگ» به این مسئله خواهیم پرداخت.

## ادبیات ضامن بقا و دوام فرهنگ

در ملاحظه تاریخ فرهنگ ایران به مواردی بر می‌خوریم که ادبیات به مدد

فرهنگ ایرانی آمده و آن را از ورطه نابودی و فنا نجات بخشیده و موجبات بقا و دوام آن را فراهم ساخته است. نمونه برجسته آن، کاری است که فردوسی با اثر جاودانه خویش یعنی شاهنامه کرد. استفاده‌ای که ما در این مقاله از کار فردوسی می‌بریم و آن‌گاه به هنرمندی و ذوق و قریحه او آفرین می‌گوییم نه فقط هنر او در آمیختن فرهنگ ایرانی و اسلامی و فدا نکردن یکی در ازای برکشیدن آن دیگری است، که پیش و بیش از این در این باره سخنها گفته‌اند (حق‌شناس، ۱۳۷۰: ۱۱۳)، بلکه آنچه در این مقاله مورد نظر است، هنر و ظرفیت زبان ادبی در ایجاد چنین امکانی است. به غیر از توسل به زبان ادب، فردوسی چگونه می‌توانست با ورود اعراب، که حاملان دین مبین اسلام برای ایران و ایرانیان بودند، این چنین فرهنگ ایرانی را حفظ کند و آیین این سرزمین را با مناسک اسلامی در هم آمیزد و فرهنگی آراسته به این دو برآورد و به نسلهای بعد منتقل کند؟ به عنوان نمونه‌ای از این در آمیختگی فرهنگ ایرانی و اسلامی، می‌توان به برگزاری آیین نوروز در میان ایرانیان اشاره کرد که اسلام نه فقط آن را به یکباره رد نکرد، بلکه رنگ و بویی دینی به آن داد به گونه‌ای که امروز بر سر سفره هفت‌سین، قرآن کریم به همراه دعای تحویل سال قرائت، و آن‌گاه به دیوان خواجه شیراز تفال زده می‌شود. آیا اگر زبان قبطی هم در مصر چنین حکیم ادیبی می‌داشت در برابر هجوم اعراب چنین تسلیم می‌شد و میدان را برای زبان عربی خالی می‌کرد؛ آن چنان که امروز دیگر از زبان قبطی در مصر اثری نیست؟ آیا استفاده از زبان علم و فلسفه و کلام می‌توانست این گونه در ماندگاری آیین ایرانی و زبان فارسی مؤثر باشد و آن را به سطح و ساحتی برساند که امروز هست؟

حال اگر فردوسی به جای سرودن شعر به زبان شیرین پارسی، اسطوره‌ها و

افسانه‌های ایرانی و فارسی را به زبان عربی در می‌آورد، آن گونه که بیتس<sup>(۳)</sup> شاعر بلندآوازه ایرلندی و یاران او عمل کردند، آیا امروز اثری از زبان فارسی در این سرزمین برجای بود؟ در ایرلند ماجرا به گونه‌ای دیگر رقم خورد و رنگ دیگری گرفت. بیتس و یاران او برای دمیدن روح آزادی و استقلال در ایرلندیان، اساطیر و افسانه‌های سلت را به زبان انگلیسی برگرداندند، بدان امید که شاید پس از به دست آوردن استقلال و در آغوش کشیدن شاهد آزادی و رها شدن از چنگ انگلیسی‌ها، زبان ملی خود یعنی زبان سلتی را احیا کنند. اما نه فقط به این مهم دست نیافتند، بلکه با این کار بر غنای فرهنگی زبان انگلیسی افزودند و ایرلندیان را بیش از پیش نیازمند زبان انگلیسی ساختند.

کاری که فردوسی به یاری زبان ادب برای فرهنگ ایران و ایرانی انجام داد، دو بار دیگر نیز در تاریخ این مرز و بوم تکرار شد. یکی آن هنگام که مغولان به این سرزمین تاختند و تاج و تخت سلطنت را تصاحب کردند، اما نتوانستند زبان مغولی و تبع آن فرهنگ مغولی را در این مملکت ساری و جاری سازند. محمدی در این خصوص می‌نویسد: «این تهاجم که با خشونت و خونریزی غیرقابل وصفی همراه بود، با همه آثار ویرانگرش نتوانست بنیادها و میراث‌های چند قرنه فرهنگی ما را نابود سازد، بلکه خود در موضع انفعال قرار گرفت و فرمانروایان مغول را به مسلمانانی مؤمن و پشتیبان فرهنگ، ادب، شعر و معماری اسلامی بدل کرد» (محمدی؛ ۱۳۷۶: ۱۹) و این میسر نشد مگر به مدد وجود شاعران پارسی‌گوی در دربار حاکمان مغول. حتی وزیران ایرانی آن حاکمان، امور دیوانی و مملکت‌داری را با زبان فارسی انجام می‌دادند.

بار دیگر زمانی بود که افغانها آهنگ تاخت و تاز به این سرزمین کردند و

پادشاهان و حاکمان سست عنصر با وانهادن تاج و تخت، زمینه را برای حضور آنان فراهم ساختند. اما این هجوم نیز صرفاً در حد اشغال ملک و حکومت باقی ماند و نتوانست آسیبی به فرهنگ و آیین ایرانی وارد کند. شاید علت اینکه مغولان و افغانها نتوانستند حضور خود را در این سرزمین جاودانه سازند، عامل فرهنگ سازی بود به نام زبان و ادب فارسی، که آنان دریافتند با وجود چنین عامل وحدت بخشی مقبولیتی در میان ایرانیان ندارند. در اینجا نیز ادبیات، بقا و دوام فرهنگ را تضمین کرد و آن را همچنان بالنده و سرزنده به نسلهای بعد منتقل نمود و به دست ما سپرد تا ما نیز به نوبه خود بر غنای آن بیفزاییم و در گسترش آن بکوشیم.

### ادبیات، جلوه گاه فرهنگ

یکی از سؤالات بخش آغازین مقاله این بود که آیا ارتباط ادبیات و فرهنگ، یکسویه است؛ یعنی آیا آن گونه که در دو بخش پیشین دیدیم، صرفاً ادبیات بر فرهنگ اثر می گذارد یا خیر این ارتباطی است تعاملی؛ یعنی از نوع اثر گذاری و اثر پذیری؟ در این بخش از مقاله با ارائه شواهدی بر دوسویه بودن این ارتباط تأکید می شود؛ چرا که ادبیات می تواند به شکلی، بازتابی باشد برای آنچه در فرهنگ جامعه رخ می دهد، برای نمونه وقتی جامعه ای، جامعه سنتی خود را از تن به در می کند و با نزدیک شدن به جوامع جدید با فرهنگی همگانی و جهانی، جامعه نو به تن می کند و به این ترتیب خود را برای وضعیت جدید مهیا می سازد، ادبیات را نیز در پذیرش این تغییر با خود همسو می کند تا آن هم در پیشبرد این قافله سهیم باشد. اما همسویی ادبیات با تغییرات و تحولات اجتماعی چگونه است؟

برخی محققان معتقدند ادبیات فارسی در حال گذار از مرحله شعرمحوری به

مرحله رمان محوری است. به باور نگارنده این همان بازتاب واقعیت بیرونی یعنی گذر از سنت به مدرنیته است که خود را به این گونه در ادبیات نشان می‌دهد. آشوری در مقاله «آیا شعر همچنان رسانه اصلی فرهنگی ما خواهد ماند؟» می‌آورد، «شناسندگان فرهنگ هزارساله زبان فارسی در این نکته همراهی اند که شعر مهمترین عنصر هنری و رسانه فرهنگی در فضای فرهنگ ایرانی بوده است» (آشوری، ۱۳۸۰: ۱۸۲) و حق‌شناس در همین خصوص در مقاله «رمان و عصر جدید» می‌نویسد، «همه ما بی‌گمان قبول داریم که شعر، شکل غالب ادبیات فارسی در کل ادوار گذشته است» و ادامه می‌دهد «این وضع تنها به ادبیات فارسی محدود نمی‌شود، بلکه دامنه آن به ادبیات گذشته همه‌ی زبانها در همه جوامع سنتی کشیده می‌شود» (حق‌شناس، ۱۳۸۲: ۵۲).

گوستاو فلوربر<sup>۱</sup> رمان‌نویس بزرگ فرانسوی در نامه‌ای که در ۲۴ آوریل ۱۸۵۲ میلادی به لوئیز کوله نوشته است به گونه‌ای به تعلق شعر به دورانهای گذشته اشاره می‌کند و آن را شکل غالب ادبی در ادبیات گذشته می‌داند.

«نثر، همین دیروز بود که پا به دنیا نهاد؛ این را می‌باید پیوسته پیش خود بازگو کنیم. شعر بی‌هیچ تردیدی شکل غالب ادبی در کل ادبیات گذشته است. ترکیب هر وزن شعری که در تصور آید پیش از این آزموده شده است؛ اما درباره نثر چنین سخنی را به هیچ روی نمی‌توان بر زبان آورد» (آلوت؛ ۱۳۶۸: ۵۸۵).

اما به نظر می‌رسد شعر در دوران جدید بتدریج جایگاه رفیع خود را به رمان می‌دهد و شاعران آرام آرام جای خود را به رمان‌نویسان می‌سپارند به طوری که امروز شاهد استقبال روزافزون عامه مردم نسبت به رمان و رمان‌نویسان هستیم. البته این بدان معنا نیست که رمان به طور کامل و تمام عیار جایگزین شعر شده است و

دیگر اثری از این گونه ادبی یعنی شعر در جوامع جدید وجود ندارد؛ لیکن منظور این است که امروزه رمان گونه غالب ادبی زمانه است و این نه یک مدعا که واقعیتی است انکارناپذیر که نمی توان از آن چشم پوشید.

حق شناس در خصوص علل تعلق شعر به جوامع کهن، دلایل متعددی را برمی شمرد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می شود. به لحاظ شکلی، «شعر موجزترین شکل بیان مطلب است» و در زمانه ای که امکان نشر به اندازه امروز نبود، ایجاز می تواند در به خاطر سپردن مطلب کارساز باشد بویژه اینکه کلام با آهنگ و قافیه و ردیف همراه باشد. البته این دلیل شکلی به تنهایی نمی تواند ادعای ما را تأیید کند پس باید در پی دلایل محکمتری بود.

اما دلایلی نیز می توان اقامه کرد که به سرشت شعر و ماهیت جوامع کهن مربوط می شود. شعر بنا به قول حق شناس «سرشتی عمیقاً نمادین و گاه رمزی دارد» و چون جوامع کهن دارای فرهنگهای قومی و محلی خاص خود هستند و این فرهنگها ماهیتی نمادین و رمزگونه پیدا کرده اند، شعر را بهتر برمی تابند و به آن تمسک می جویند. هم از این روست که درک مفاهیم شعر یک منطقه و سرزمین برای مردمان اقالیم دیگر بسیار دشوار و گاه غیر قابل فهم است. یکی از علت های این دشواری، وجود هزارتوی استعارات و کنایات و مجازها و تمثیلهاست که گذر از آن را برای همگان بسیار دشوار می سازد. در همین خصوص حق شناس مثالی می آورد: «چرا شعر فردوسی را حتی روستایان مکتب ندیده ایرانی درک و فهم می کنند و از آن لذت می برند، ولی شخصیتی به فرهیختگی و خبرویت ادوارد براون با همه انس و الفتی که با ادبیات فارسی دارد، اگر هم در کشف و حل معانی آن به هیچ روی در نماند، باز به اقرار خودش از آن لذت نمی برد» (حق شناس: ۱۳۸۲: ۵۵ و ۵۵۶).



بروز و ظهور رمان را به قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم نسبت داده‌اند؛ یعنی آن هنگام که رنسانس در اروپا به پایان رسیده بود «... و زندگی اروپاییان در تمام چشم‌اندازهایش متحول شده بود... مهمترین آن تحولات... دگرگونی در جهان‌بینی مغرب‌زمینیان بود» (ایرانی، ۱۳۸۰: ۱۲۶). بنا به قول آشوری در مقاله یاد شده «... فریادهای دادخواهانه شاعرانه، رفته رفته جای خود را به فهم جهانی می‌دهد که در آن روابط انسانی و موقعیتهای انسانی چهره‌های بیشمار دارند که بازگفت آنها رسانه‌های دیگری می‌طلبند. آیا رشد سینما و رمان - که هر دو فضاها و موقعیتهای انسانی را مطرح می‌کنند - چنین معنایی ندارد؟»<sup>(۴)</sup> (آشوری، ۱۳۸۰: ۱۸۲). حق‌شناس نیز دل‌کندن آدمیان از قیود کهنه و دست و پا گیر و عوامل تفرقه‌افکن گذشته و روی آوردن به ویژگیهای جهانی را از علل گذار از دوران شعرمحوری به دوران رمان‌محوری می‌داند. باری آنچه در فرهنگ به صورت دعوی سنت و مدرنیته خودنمایی می‌کند در ادبیات به شکل نزاع شعر و رمان جلوه‌گر می‌شود تا نشان دهد ادبیات و فرهنگ، رابطه‌ای تعاملی دارد و هر یک از دیگری تأثیر می‌پذیرد.

نمود دیگر بازتاب فرهنگ در ادبیات را می‌توان در بازآفرینی وقایع و حوادث تاریخی و مذهبی مشاهده کرد. نمونه برجسته آن در واقعه کربلا و حماسه عاشورا مشهود است. تردیدی نیست که آنچه در کربلا رخ داد با اکسیر هنر، آن هم هنر شعر و مرثیه‌سرایی رنگ جاودانگی به خود گرفت و به نسلهای بعد منتقل شد بی‌اینکه زنگار زمانه، چهره آن را تیره و تار کند و یا آن را بفرساید و کم رنگ کند. هر شاعری به فراخور ذوق و سلیقه و استعداد خود در بازگفت این واقعه مذهبی - تاریخی توان خود را آزموده به گونه‌ای که:

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

نمونه دیگری که می‌توان در تأیید نکته اخیر به آن استناد کرد، وضعیتی است که در دوره‌ی مشروطیت پیش آمد. شاعرانی چون عشقی، عارف قزوینی، فرخی یزدی و ملک‌الشعرا بهار به پیروی از اوضاع زمانه و مشروطه‌خواهی مردم و هم‌نوا با آنان به سرودن شعر پرداختند و موقعیت اجتماعی و فرهنگی جدید را در سروده‌های خود، منتهی با مضامینی متناسب با آن زمینه‌ها منعکس کردند و به این ترتیب بار دیگر، ادبیات پژوهاک اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمانه شد و آن را بخوبی منعکس ساخت.

محمود روح‌الأمینی در کتاب خود با نام «نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی» بخوبی «گنجینه ژرف و پهناور ادبیات فارسی» را جلوه‌گاه «بسیاری از پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی و فرهنگی دورانهای گذشته» می‌داند که در زمینه‌های مختلف تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، اعتقادی، اخلاقی، آیینی، اداری و سیاسی می‌توان به آن مراجعه کرد. به عنوان مصداق عینی‌تر و جزئی‌تر تظاهر فرهنگ در ادبیات می‌توان به کاری اشاره کرد که خود او در بخشی از کتاب خویش با عنوان «ساختار اجتماعی ازدواجهای شاهنامه» انجام داده است. وی برای روشن ساختن چگونگی ازدواجهای گوناگون در دوره‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران پیش از اسلام به کتاب گرانسنگ شاهنامه مراجعه کرده است و می‌آورد، «فردوسی در سی و هشت مورد به شرح ازدواجهایی می‌پردازد که در بسیاری از آنها نحوه خواستگاری و آشنایی، موقعیت اجتماعی و نژادی و دینی و اقتصادی، رسم و آیین عروسی و مقدار جهیزیه به روشنی بیان گردیده است» (روح‌الأمینی، ۱۳۷۹: ۱۴۷).

باز از همین دست می‌توان به تأثیر سپاه و سپاهیگری در شعر غنایی اشاره کرد که

بنا به نظر شفیع کدکنی در کتاب «زمینه اجتماعی شعر فارسی» از سده پنجم وارد شعر فارسی شده و چنان تأثیری بر شعر غنایی داشته که اگرچه در سده‌های بعد عامل اصلی و منشأ طبیعی آن وجود نداشته، ولی باز به کار رفته است (شفیع کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

### سرانجام سخن

در پاسخ به پرسش آغازین مقاله، که آیا می‌توان نسبتی میان ادبیات و فرهنگ برقرار کرد، ملاحظه شد که ادبیات و فرهنگ در جریان تعامل، امکان اثرگذاری بر یکدیگر را دارد. از یک سو ادبیات می‌تواند وسیله‌ای برای همگرایی قومی و فرهنگی باشد، آن گونه که زبان و ادب فارسی این نقش را برای اقوام مختلف ایرانی ایفا کرده است. زبان و ادب انگلیسی هم همین وظیفه را برای بومیان (سرخ‌پوستان) امریکا و مهاجران (پس از کشف این سرزمین) داشته است. از سوی دیگر دیدیم که ادبیات در طول تاریخ، ضامن بقا و دوام فرهنگ بوده است. کشوری که از ادبیات غنی برخوردار باشد در صورت اشغال خاک خود، می‌تواند با توسل به همین ادبیات، دست کم از فرهنگ خود محافظت کند؛ همان گونه که زبان و ادب فارسی در مقاطع گوناگون تاریخی، فرهنگ ایرانی را در مقابل هجوم اقوام مختلف حفظ کرده است.

نتیجه اینکه ادبیات از چنان ظرفیتی برخوردار است که می‌تواند در شکوفایی و بالندگی فرهنگ مؤثر باشد؛ چرا که ادبیات ابواب جمعی هنر است و هنر اکسیری است که اگر با مس فرهنگ در آمیزد آن را جاودانه می‌سازد. البته ناگفته نماند، ادبیاتی می‌تواند در نشاط و شکوفایی فرهنگ، مفید و مؤثر باشد که بر حسب

مقتضای زمانه، پذیرای تغییر و تحول احتمالی باشد و در قبول آن گرانجانی نکند؛ این نکته‌ای است که دست‌اندرکاران فرهنگ باید به آن توجه کنند و فرهنگ و هنر (بویژه ادبیات) را با هم آشتی دهند.

نکته دیگر اینکه اگر ادبیات در گذشته توانسته است اسباب همگرایی و انسجام قومی و فرهنگی را در جوامع گوناگون و از جمله جامعه ایرانی فراهم سازد در آینده نیز می‌تواند عاملی برای تقویت وحدت و انسجام اقوام مختلف شود؛ به شرط اینکه این واقعیت (قابلیت ادبیات در ایجاد همگرایی قومی و فرهنگی) را بپذیریم و منطبق با نیاز زمانه در گسترش آن بکوشیم.

حرف آخر اینکه برای شناخت بهتر خویش و فضای فرهنگی که در آن تنفس می‌کنیم، ادبیات می‌تواند بهترین مرجع و منبع باشد. گذشته ما در ادبیات رقم خورده است و حال و آینده ما نیز می‌تواند به بهترین وجه در ادبیات نمود یابد.

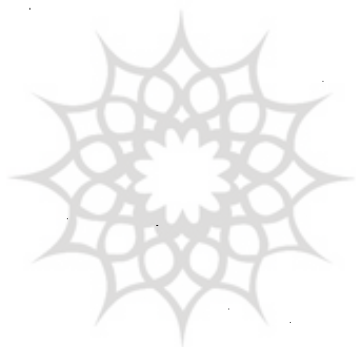
#### یادداشتها

- ۱- امروزه اقوام فارس، کرد، لر، بلوچ، عرب، ترک و ترکمن در کنار هم و در لوای فرهنگ مشترک ایرانی زندگی می‌کنند.
- ۲- در این مقاله در مقام سنجش درستی یا نادرستی این عمل نیستیم که این مقوله خود فرصت و مجال دیگری می‌خواهد که از حوصله مقاله بیرون است.
- ۳- William Butler Yeats (۱۸۶۵-۱۹۳۹) نویسنده، شاعر و سیاستمدار ایرلندی و برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۲۳.
- ۴- به باور من حتی سینما هم بدون داستان و ادبیات داستانی، که پایه و اساس فیلمنامه‌نویسی است، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

## منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۰). شعر و اندیشه. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.
- آلوت، میریام (۱۳۸۰). رمان به روایت رمان‌نویسان. ترجمه علی محمد حق‌شناس. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- ایرانی، ناصر (۱۳۸۰). هنر رمان. چاپ اول. تهران: نشر آبانگاه.
- براون، ادوارد (۱۳۵۵). تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی. نیمه اول. ترجمه فتح‌الله مجتبیایی. چاپ دوم. تهران: انتشارات مروارید.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۰). مقالات ادبی، زبان‌شناختی. چاپ اول. انتشارات نیلوفر.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۸۲). زبان فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته (مجموعه مقالات). چاپ اول. تهران: نشر آگه.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۶). زمینه اجتماعی شعر فارسی. چاپ اول. تهران: نشر اختران.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۹). نمونه‌های فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی. چاپ سوم. تهران: نشر آگه.
- محمدی، یدالله. مناسبات یک سویه فرهنگی میان قدرت‌های سلطه‌گر و جهان سوم. فصلنامه مصباح، سال ۶، ش ۲۴ (زمستان ۱۳۷۶): ۱۳-۳۷.
- هادی، سهراب (۱۳۷۷). شناخت اسطوره‌های ملل. چاپ اول. تهران: نشر تندیس.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی